

رساله در تاریخ اصفهان

اثر حیدر علی بن محمد مهدی اصفهانی، ملقب به ندیم الملک

به کوشش: مسعود غلامیه
یوسف بیگ باباپور

درآمد:

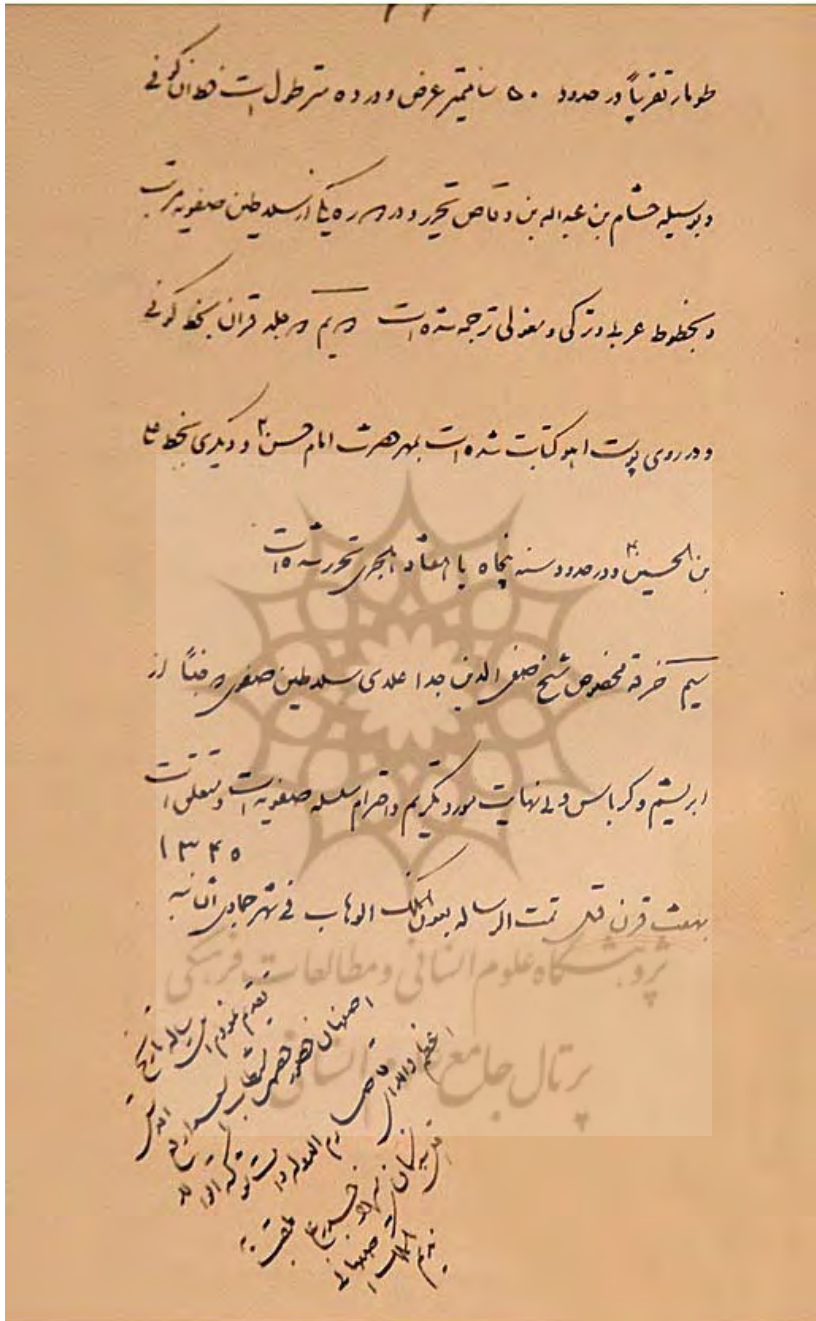
رساله‌ای که پیش روی عزیزان است، مختصری است از تاریخ و جغرافیای اصفهان اعم از وقایع، ابنیه، مشاهیر و غیره که توسط حیدر علی بن محمد مهدی اصفهانی، ملقب به ندیم الملک، که به تاریخ جمادی الثانی ۱۳۴۵ هـ. ق. تألیف شده و مؤلف این نسخه را به خط خود کتابت و به صارم الدوله اهدا کرده است. مؤلف گوید که از شاگردان میرزا محمدحسین همدانی بوده و حکمت را از محضر ایشان تلمذ نموده است. وی هدف خود از نوشتن این رساله را چنین بیان داشته است: «...رساله مختصری در تاریخ شهر اصفهان که از بلاد معظمه قدیمه ایران است، نوشته، مشتمل بر اصول و مهمات تاریخی و شرح ابنیه قدیمه مهمه، به طور ایجاز و رعایت مدرک».

نسخه حاضر متعلق به کتابخانه صارم الدوله در اصفهان به شماره ۹۹۰ و اوراق آن ۶۶ صفحه است که به خط نستعلیق خوش تحریر یافته.

هر چند رساله حاضر از نظر زمانی خیلی کهن نیست، اما از جهت اطلاعات تاریخی عصر مؤلف از اوضاع و احوال ابنیه‌ها و مشاهدات خود وی و نام بردن از علمای مدارس اصفهان، حائز اهمیت است.

رساله در تاریخ اصفهان
 بسم الله الرحمن الرحيم
 ۱۳۴۵
 بنده محمد یونس در سال یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری
 بنده محمد یونس در تاریخ اصفهان لقب بنده محمد یونس
 رساله مختصر در تاریخ شهر اصفهان در از بلاد و عظمه قدیمه ایران است
 در شش مثنوی اصول و نهات تاریخی و شرح آنست که در همه بطور
 در عایت مدک است پسندیده آید نزد مردم و اینست در همه لغت
 اصفهان قسمتی از عراق عجم و از بلاد شرق ایران و جزیره فسطح
 آسیا محدود است از طرف جنوب بزرگ کوه خیمه خوری و فاک فارس
 و از شمال به نظر و کاشان و مکه و از شرق بجلال ناین و زرد
 و از طرف مغرب به راسان در وجه سیمین شهر اصفهان
 کتبه نوشته اند بعضی را عقیده بر اینست نام اصفهان بن فلیح بن
 یونس

تصویر صفحه آغاز نسخه



پیام بہارستان / ۲۵، سنہ، ش ۱۷ / پاییز ۱۳۹۱

تصویر صفحہ انجام نسخہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد و الصلوات، در سال یک هزار و سیصد و چهل و پنج (۱۳۴۵) هجری، این بنده بی‌مقدار، حیدر علی بن محمد مهدی اصفهانی، ملقب به ندیم‌الملک، رساله مختصری در «تاریخ شهر اصفهان» که از بلاد معظمه قدیمه ایران است، نوشته، مشتمل بر اصول و مهمات تاریخی و شرح ابنیه قدیمه مهمه، به طور ایجاز و رعایت مدرک. امید است پسندیده آید نزد اهل دانش؛ و بالله التوفیق.

اصفهان قسمتی از عراق عجم و از بلاد شرقی ایران و جزء قطعه آسیا، محدود است از طرف جنوب به زردکوه بختیاری و خاک فارس و از شمال به نطنز و کاشان و محلات و از شرق به جبال نائین و یزد و از طرف مغرب به لرستان.

در وجه تسمیه این شهر اختلاف گفته و نوشته‌اند: بعضی را عقیده بر این است به نام اصبهان بن فلوج بن نبطی بن یونان بن سام بن نوح موسوم شده و او بنا کرد. بعضی می‌گویند در زمان سلاطین فرس قدیم گودرز بن کشواد آن را بنا نموده و او هشتاد پسر داشت، همه شجاع و فارس بودند. به علاوه بستگان او هم به این صفات متصف بودند. هر زمان سوار می‌شد ابنا و اتباع او در التزام رکاب بودند و به زبان مردم جاری و متداول شده بود: «اسفاهان»؛ یعنی ای عساکر. بعد لفظ را معرب نمودند، «اصفهان» گفتند.

ایضاً در زمان دولت عجم مجمع قشون در این شهر بوده، چنانچه شهر کوفه معسکر عرب بوده و بعضی نسبت این شهر را به طهمورث پیشدادی داده که قسمتی از شهر را بنا نموده و قسمت دیگر را جمشید و اسکندر کبیر ساخته، چنانچه در تأیید این مطلب صاحب تاریخ روضه‌الصفاء می‌نویسد: اصفهان و آمل و طبرستان و مداین سبعة عراق که حالا خراب است، از بناهای طهمورث دیوبند است؛ و بعضی می‌گویند هوشنگ پیشدادی بنای شهر را نموده و شهرستان را که سابق یکی از محلات اصفهان بوده و حالا در یک فرسخی شرقی اصفهان واقع شده، اسکندر رومی بنا نهاده، آثار عمارات مخروبه آن کمی ظاهر است و دلالت دارد که ابنیه عالیه داشته، مناره بلندی هم داشت. تا چند سال قبل باقی بود، خراب کردند و در زمان سابق متصل به شهر بوده، زاینده‌رود هم در جلوی آن می‌گذرد، پلی دارد مشتمل بر چهارده دهنه، محل عبور و مرور اهالی و رعایای بلوک است. علمای معتبر هم از شهرستان برخاسته‌اند که در کتب رجال مندرج است.

بعضی را عقیده بر این است: اصفهان را کیقباد کیانی و سایر سلاطین کیان دارالملک خود قرار داده و به تدریج شهر بزرگ و آباد شده؛ چرا که وضع شهر و بنای آن را یک دفعه نهاده‌اند که خیابان‌های مستقیم و عمارات منظم داشته باشد به وضع شهرهای جدید، بلکه هر زمانی یک طرف را ساخته‌اند. تقریباً مستطیل است؛ چنانچه در ابتدا شهر اصفهان در موضعی که موسوم به جی است بنا شده و حالا یکی از بلوک شهر محسوب می‌شود و از شهرت افتاده.

معروف است بخت‌النصر یهود را از بیت‌المقدس حرکت داد به اصفهان و محله‌ای به اسم یهود برپا کرد و این که می‌گویند اصفهان وقتی دارالیهود بوده، به این مناسبت است و اینک محله جویباره که یکی از محلات شهر است، یهودی‌ها ساکن می‌باشند.

سلمان فارسی هم از قریهٔ فارسان جی است؛ چنانچه صاحب مجمع البحرین می‌نویسد: سلمان فارسی از اهل اصفهان است. کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی معروف و ملقب به خَلَّاق المعانی در مذمت اهل اصفهان گفته:

ای خداوند هفت ستاره!	پادشاهی فرست خونخواره
تا در و دشت را چو دشت کند	جوی خون آورد ز جوواره
عدد مردمان بیفزاید	هر یکی را کند دوصد پاره

بعد از آن لشکر او کتاقان که بعد از چنگیز سلطان شد، در رسید، تقریباً قتل عام کرد اهل شهر را. کمال‌الدین هم در آن جنگ کشته شد و این واقعه در سال ششصد و سی هجری بوده معروف است. اهالی اصفهان به صفت امساک و عدم عاطفه موصوف می‌باشند؛ چنانچه صاحب بن عباد، وزیر فخرالدولهٔ دیلمی، وقتی که در التزام رکاب سلطان از ری به اصفهان می‌آمد، نقل می‌کنند در بالای مورچه‌خورت اول خاک اصفهان اظهار کرد هر کس از من به تمامی بذل و عطا دارد بنماید؛ زیرا که اثری در خاک این شهر است که به محض ورود امساک و قبض ید عارض می‌شود همان جا بار و صندوق‌ها را باز کرده، به هر یک به فراخور حال انعام و خلعت داد.

اهالی این شهر از قدیم معروف به فهم و فراست و هوش بوده‌اند. در صنایع و علوم مقام بلند داشته‌اند؛ چنانچه علما و صلحا و زهاد و فضلا و اهل حدیث و روایت و حافظین قرآن در این شهر بوده‌اند. در تاریخی که از شیخ ابوالفضل سعد بن حسین ماه فروخی است و به عربی نوشته شده است، در زمان آلب ارسلان سلجوقی اسامی بزرگان و علما و اوتاد و ناقلین اخبار و اهل حدیث و حافظین قرآن و فقه را به طور فهرست نوشته و هم در آن کتاب می‌نویسد، آیهٔ شریفه «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»؛ «هنگام خلق آسمان و زمین، خداوند خطاب فرمود به زمین و آسمان زمین اصفهان اول امتثال کرد و جواب داد.

ایضاً می‌گوید: سی نفر از صاحبان انفاس قدسیه و مستجاب‌الدعوه همیشه در اصفهان بوده و هست. به این شرح هنگامی که نمرود بن کنعان خواست با خداوند جنگ نماید به اطراف زمین نوشت، همه جا حاضر شدند و اطاعت کردند، مگر اهل اصفهان که استنکاف نمودند. پس امر کرد سی نفر اهل اصفهان را نزد او ببرند. در آن هنگام آن عده متوجه شدند به حضرت ابراهیم خلیل و به آن حضرت ایمان آوردند. پس حضرت ابراهیم در حق اهل اصفهان دعا فرمود که همیشه خداوند سی نفر مستجاب‌الدعوه در میان آنها باقی بگذارد؛ چنانچه شاعری در این خصوص گفته:

و فی فضلها ان الخلیل
و عالها إلی اخر اشعار

مرداویج مردی بوده از اهل دیلم، پسر زیاد در مقام فتح ممالک و ضبط بلاد برآمد و به زودی در قزوین و طبرستان و ری و همدان و بروجرد و قم و کاشان و گلپایگان و اصفهان را به حیطةٔ تصرف درآورد و در آخر

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

کار اهواز را گرفت و به متصرفات خود ضمیمه کرد. پس از این فتوحات اصفهان را پایتخت خود قرار داد و در ابتدای خلافتِ الراضی بالله علناً بر ضد خلیفه قیام کرد و در سال ۳۲۲ خلاصه وقتی امر کرد خراج و مالیات اصفهان را مضاعف بگیرند و دست تطاول دراز کرد و از ظلم او شهر رو به خرابی نهاد، اغلب مردم جلای وطن نمودند. عاقبت به سبب اشخاص مستجاب‌الدعوه در حمام به دست یک نفر از غلامان خود کشته شد و هر کس زمام امر وراثت و حکومت را به دست می‌گرفت، هرگاه بر حق و عدل با رعیت سلوک می‌کرد، سلامت بود و الا در هلاکت بود. کمتر اتفاق می‌افتاد که ولات جور و ظلم از چنگال مکافات و سرینجه مجازات و نفرین اهالی خلاصی یابند؛ چنانچه عبدالله بن زیاد گفت: وقتی مکتوبی از اهالی شهر رسید، به علی بن عبدالعزیز مشعر بر سوء سلوک و رفتار حاکم نسبت به رعایا حکومت را عزل نمود و نوشت اهالی این شهر از تمام مملکت مطیع‌تر می‌باشند؛ ولی اسلحه آن‌ها دعا است. هر حاکمی که بساط عدل گسترانید، دوام می‌کند، و الا از اثر دعا زود برطرف می‌شود.

کسانی که از اهل بیت نبی (ص) و اصحاب به اصفهان آمدند، حسن بن علی بن ابی‌طالب و عبدالله بن زبیر است و همیشه در این شهر ابرار و صلحاء و اوتاد بوده‌اند. از حضرت حسن بن علی بن ابی‌طالب روایت است در خصوص زاینده‌رود: «تداوا بماء زنده‌رود فان فيه شفاء کلی». در اعتدال هوا و سلامت، آب این شهر مشهور آفاق است و در هر فصلی از فصول اربعه مقتضیات خود را ظهور و بروز می‌دهد. رطوبتش چندان نیست، مثل رطوبت طبرستان و نه بیوستش مثل بیوست کوهستان، و نه سردیش مثل سردی خوارزم و ترکستان، و نه حرارتش مثل حرارت ساحل عمان. شعرای متقدمین و متأخرین به عربی و فارسی اشعار زیاد در وصف آب و هوای اصفهان گفته‌اند؛ من جمله شاعری گفته:

تا زمینش که روضه ارم است آفتاب اندر او درم درم است

ابوحاتم سجستانی می‌نویسد: ای اهل اصفهان! گیاه دشت شما زعفران است و در کوه‌های شما غسل و در هر خانه، چشمه آبی است که مقصود چاه است.

دیگر جوابی است که هرمان به عمر بن خطاب داد. هنگامی که مشورت کرد عمر از او در خصوص اصفهان و فارس و آذربایجان، گفت: یا امیرالمؤمنین! اصفهان به منزله سر است و فارس و آذربایجان به مثابه دو بال و طایر بی‌سر جان ندارد.

نقل کرده است حمزه اصفهانی که فیروز بن یزیدجرد نوشت به سلاطین روم: یک نفر از حکمای عالی‌قدر را بفرستید نزد من برای امر مهمی. امر او را امتثال کرده، حکیمی کامل از حکمای روم را فرستاد نزد فیروز. گفت: تو را رخصت می‌دهم، در اطراف و اکناف خاک من روانه شوی و انتخاب نمایی شهری که فصول و عناصر اربعه آن به اعتدال باشد. آب و هوای آن باعث صحت و دوام باشد و مزیل علت و مرض. هر نقطه‌ای را که دارای این خصوصیات دیدی، خبر بده تا روانه شوم، بنای عمارت نمایم و پایتخت قرار دهم. حکیم روانه شد و در اطراف سیر نمود تا رسید به اصفهان. چند روزی اقامت کرد. جواب داد به فیروز: شهری که فصول آن به اعتدال باشد و صفات مذکوره را شامل باشد، اصفهان است. سلطان نوشت اجازه بنا

به تو می‌دهم. او هم مشغول عمارت کلیسا شد، در ناحیه آن بنایی چند نمود. سلطان روانه اصفهان گردید. مأمور کرد آذر شاپوران اصفهانی را به اتمام بنا و حصارچی که در ابواب و دروازه قرار دهد تا شهر محفوظ بماند. آذر شاپوران مأموریت و وظیفه خود را انجام داد. در این بین سلطان حرکت کرد به سمت هیاطله که طایفه‌ای بودند در بلاد و نواحی ماوراءالنهر و در آنجا هلاک شد. بعد از او قباد بن فیروز پسر او را طلب کرد شهری را که به صفات مزبوره متصف باشد. حکیم رومی جواب داد این صفات در اصفهان موجود است. این عبارت در وصف خاک اصفهان در کَشکول است: «لوجمعت تراب اصفهان و شمال الهرات و ماءالخوارزم فی بلده لم تمت فیها الناس ابداً». نقل کرده‌اند که سلمان فارسی گفت: «انا من اهل اصفهان». در اینجا اشاره شد که فارسان، یکی از دهات نزدیک اصفهان است.

روایت می‌کند عبدالله بن عباس که مشرف شدم به مدینه طیبه به حضور حضرت ختمی‌مآب (ص). دیدم ضعیفه اصفهانیه قبل از من به دین اسلام وارد شده و به حضور مبارک حضرت مشرف گردیده و او مرا دلالت کرد به خدمت آن بزرگوار و اول کسی که به شرف اسلام مشرف شد، سلمان فارسی است. و در سنه بیست و سه هجری در زمان خلافت عمر این شهر به دست عبدالله بن ورقاء ریاحی مفتوح شد. لشکر اسلام غالب و فاتح گشت.

معروف است حمل لوای پادشاهان عجم از آل ساسان مخصوص اصفهان بوده و مأخذ آن این است همین که ضحاک ظلمش به اهل مملکت به درجه کمال رسید و به عقیده عجم مقرر بود هر روز دو نفر را بکشند و مغز سر آنها را طعمه دو ماری قرار دهند که در دو کتف او بودند. تا نوبت رسید به کاوه آهنگر اصفهانی و اولاد او پیش‌دامنی چرمی که رسم است آهنگران هنگام کار جلو دامن می‌بندند، بر سر چوبی نمود و مردم را به جنگ ضحاک طلب کرد و فریدون را در محلی که پنهان بود، بیرون آورد و لشکر ضحاک آن وقت در حوالی طبرستان و دماوند بود. چندین مرتبه بر او حمله آوردند تا شکست دادند. بالاخره ضحاک را اسیر کرده، به نظر فریدون رساندند. چندی او را در کوه دماوند حبس کرد تا به زندان لنحه فرستاد و بعد از جلوس فریدون تخت سلطنت آن چرم پاره را مرصع کرد و سنجاق پادشاهی قرار داد. همین طور سلاطین بعد بر جواهر او افزودند و آن را «درفش کاویانی» نام نهادند. در میان ایشان بود تا ظهور اسلام. بعد از آن در جنگ قادسیه به دست سعد وقاص افتاد. او نزد عمر برد و در آن جنگ لشکر عرب بر عجم غالب آمد و شکست بزرگ بر ایران و عجم وارد آمد و سردار لشکر از جانب عمر سعد وقاص بود. عمر جواهر آن پوست پاره را امر کرد بردارند و به بیت‌المال برد و آن را بسوخت و گفت هر که نصرت به پوست پاره آهنگران جوید، به آهن گران کشته شود.

مشعر بن مهلهل گوید: هوای اصفهان سالم و پاکیزه و از گزندگان و بعضی حشرات مودیه خالی است. جسد مردگان دیر پوسد و از سلامت هوا گوشت مطبوخ مدتی فاسد نمی‌شود. خاکش بهترین خاک‌هاست. هفت ماه در آن دوام دارد. می‌گویند مساحت خاک اصفهان هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و خاک آن گرم و سخت. لهذا محتاج به خاشاک است برای زراعت و بدون خاشاک حاصل نمی‌دهد. این است که خاشاک و کتافات قیمت طلا در این شهر [دارد]؛ و برای عمارت و بنا خاک آن محکم است، عمارت خشت و گل

سال‌ها دوام دارد و خراب نمی‌شود. در ابتدا آن شهر در محل جی بوده است. بیشتر شهر به واسطه فتنه‌ها و جنگ‌ها و غلبه بعضی سلاطین که مأخذ آن تعصب و نزاع شافعی و حنفی بوده خراب شده است و هر وقتی یک طرف شهر آبادی به خود می‌گرفته؛ چنانچه در این وقت محله شمس‌آباد و طرف چهار باغ صفوی و خیابان دروازه دولت رو به آبادی و ترقی گذارده.

و در سال نوزده هجری خلیفه ثانی بعد از فتح دماوند عبدالله بن عتبایان را با ورقاء ریاحی به فتح اصفهان مأمور کرد، و چون عبدالله به جی آمد، حکمران اصفهان «قادوسقان» بوده؛ همین که از ورود دشمن آگاه شد، جمع کثیری را برای مدافعه آورد. قادوسقان به عبدالله گفت: نه تو کسان مرا بکش، نه من کسان تو را، من و تو با یکدیگر مبارزت می‌کنیم. اگر تو مرا کشتی، عساکر تو فیروز خواهند بود و هرگاه من تو را کشتم، لشکر من مظفر خواهند بود. قبول کرد، عبدالله گفت: من به تو حمله کنم یا تو؟ قادوسقان گفت: من به تو حمله می‌کنم. ضربتی با نیزه زد، به غلط اسب خورد، تنگ پاره شد. عبدالله به زمین افتاد و فوراً برخاست، بر اسب برهنه سوار شد. قادوسقان را به مقاتله خواست. گفت: دوست ندارم با تو مجادله و مقاتله نمایم؛ زیرا که تو را مرد تمامی می‌بینم. می‌رویم در معسکر تو، آنجا با یکدیگر مصالحه می‌کنیم و شهر را به تصرف تو می‌دهم. به این شرط که اهالی هر کدام میل به ماندن در این شهر دارند، جزیه بدهند و محفوظ باشند و هر کدام میل ندارند، بروند و املاکشان از شما باشد. عبدالله قبول کرد. در آن وقت ابوموسی اشعری هم از اهواز و خوزستان آمده، به او پیوست. عبدالله و قادوسقان صلح کردند. همگی مردم از جی بیرون آمده، مطیع و محکوم اعراب شدند، مگر سی نفر که به کرمان رفتند. عبدالله و ابوموسی به شهر وارد شدند. عبدالله فتح نامه برای عمر نوشت. عمر فرمان داد که عبدالله به کرمان برود و عبدالله بن سائب بن اقرع را در اصفهان قائم مقام خود و روانه شد به طرف کرمان و ترجمه صلح‌نامه عبدالله و قادوسقان در نامه‌ای است که عبدالله می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، شما اهل اصفهان در امانید، مادامی که جزیه بدهید و جزیه شما به اندازه وسع و طاقت شما است که هر ساله به حاکم خود بدهید. بر شما لازم است دلیل مسافرین مسلمان شوید و راهنما باشید هنگام ورود آنها، چه شب، چه روز، منزلشان بدهید و از آنها پذیرایی کنید و به پیادگان آنها مال سواری دهید و تحکیمی به آنها نکنید و بر ایشان است که شما را نصیحت و آموزگاری کنند و ادای تکلیف خود نمایند. آنچه جرایم سابقه شما است، معفو است و در امانید، ولی اگر صلح تغییر کند و یکی از شما مغیر آن باشید، امانی برای شما نخواهد بود و اگر کسی سب مسلمی کند، بنده او می‌شود و اگر کسی مسلمی را بزند ما او را به قتل می‌رسانیم؛ انتهى».

و شهادت خود را در این مصالحه‌نامه عبدالله قیس و عبدالله ورقا و عصمت بن عبدالله نوشتند؛ و این قول اهل کوفه است که می‌گویند ما اصفهان را فتح کردیم. اما اهل بصره و بسیاری از اهل سیر روایت کرده‌اند بعد از آنکه ابوموسی اشعری از جنگ نهانند به اهواز بازگشت، اصفهان را گرفت. بعد به قم آمد، آنجا را نیز فتح کرد و احنف بن قیس را به کاشان فرستاد. آن جا را به غلبه گرفت. بعضی دیگر می‌گویند عمر بن خطاب به ابوموسی نوشت که عبدالله بدیل ریاحی را با لشکری مأمور و روانه اصفهان کند. ابوموسی اطاعت

کرده، عبدالله جی را گرفت و صلح کرد، مشروط بر اینکه خراج و جزیه بدهند و جان و مالشان ایمن باشد و اسلحه آنها را نیز گرفت و احنف بن قیس نیز یهودیه را گرفت و به طوری که صلح جی استقرار یافت، در یهودیه هم قرار صلح داد.

بعضی گویند فتح اصفهان و توابع آن در اثنای بعضی شهر بیست و سه هجری و بیست و چهار هجری اتفاق افتاد، در وقتی که عمر خلیفه بود.

علمای اصفهان از حد حساب بیرون بوده‌اند؛ من جمله حافظ امام ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی مهران بن مهران، سبط محمد بن یوسف البناء الحافظ، که صاحب تصانیف زیاد است، من جمله حلیه الاولیاء و در محرم چهارصد و سی درگذشت.

ابن حوقل گوید: اصفهان در آخر کوهستان است از طرف جنوب، پرنعمت‌ترین شهرها است، معدن سرمه دارد و اصل آن «سپاهان» است، یعنی لشکرها؛ زیرا که سپاه عجم در وقت بیکاری آنجا جمع می‌شوند. ایضاً نوشته است: اصفهان از مشاهیر بلاد است، صفات خوبی که در زمین پراکنده است، در آنجا جمع است. مردمش حاذق در علوم و صنایع هر چه را مردم اصفهان تکمیل کرده‌اند، مردم سایر بلاد به آن عاجزند.

به اصفهان معروف آفاق است و مدت مدید فاسد نمی‌شود. عطر آن غالب است بر به ایران، چنانچه در سپاهان عطر آن از مسافت زیاد استشمام می‌شود. یک نوع گلایی دارد که هیچ جا نظیر آن نیست، تقریباً یک چهارم یک می‌شود به حسب وزن. در صنایع ید طولانی دارند. از سلسله فقها و علما و ادبا و منجمین و اطبا و فحول شعرای صاحب دیوان داشته، من جمله جمال‌الدین عبدالرزاق و کمال‌الدین اسمعیل خلاق المعانی و ادیب فاضل ابوالفرج اصفهانی صاحب *غانی* که در اخبار عرب و عجایب آن طایفه، و احسن اشعار عرب کتابی است کثیرالفایده منسوب است به این شهر ابوبکر بن فورک که اشعری بوده و زاید بر صد جلد کتاب تصنیف کرده در فقه و اصول دین و تفسیر و به نیشابور رفته و در آن جا مخصوص او خانه و مدرسه بنا کرده‌اند.

ابن بطوطه که در هفتصد و بیست و هفت هجری به ایران آمده و یک نفر سیاح عرب بوده، در کتاب خود موسوم به *تحفه‌النظار فی غرایب الامصار و عجایب الاسفار* گوید: اصفهان از شهرهای ایران واقع در عراق عجم از اعظم بلاد و مزین‌ترین ایران است. اما قسمت عمده این شهر خراب، زردآلویی دارد که هیچ جای عالم میوه به این خوبی یافت نمی‌شود. خربزه آن از خربزه بخارا و خوارزم بهتر، سکنه آن خوش‌رو و نیکو منظر و لطیف طبع می‌باشند، رنگ آنها سرخ و سفید، با سخاوت و شجاع‌اند و در طبخ اطعمه و ترتیب اشربه، مهارت زیاد دارند و بسیار مهمان دوست و غریب نوازند. هر صنفی کلاه مخصوصی دارند که همان کلاه، علامت حرفه و صنعت آنها است.

می‌گوید: شخصی برای من نقل کرد که فلان مهمانی کرد. طعامی که برای مهمان‌های خود طبخ نمود، به جای هیزم با شعله شمع کافوری بود. دیگری خواست برتری پیدا کند، در عوض هیزم با ابریشم طبخ نمود.

باز این بطوطه نقل می‌کند: منزل من در اصفهان در مدرسه علی بن سهل اصفهانی بود. اجمالی از شرح حال این بزرگوار این است: کنیه او ابوالحسن از طبقه ثانیه و مشایخ اصفهان شاگرد محمد بن یوسف بنا مصاحب ابوتراب نخشبی و معاصر جنید بغدادی بوده و در تاریخ گزیده وفات علی بن سهل را در دو بیست و هشتاد هجری در زمان معتضد بالله خلیفه می‌نویسد؛ و شیخ بهائی - علیه الرحمه - شرحی از کرامات آن بزرگوار نقل می‌کند. قبر او در خارج دروازه طوقچی مقابل باغ معروف به قوشخانه است. هنوز مقبره باقی است؛ بالجمله این مدرسه را می‌گویند نزد اهالی اصفهان به قدری متبرک بوده که مردم به زیارت آن می‌آمده، موقوفات به قدری بر آن قرار داده‌اند که هر غریبی آنجا رود، از هر جهت آسوده است. مدرسه این مدرسه در آن زمان شیخ قطب‌الدین حسین بن شیخ ولی‌الله مقدس بوده، یکی از کرامات شیخ قطب‌الدین که مشاهده شده است، این است روزی به حجره من که رو به بوستان مشرف بود آمد. اتفاقاً در آن روز جامه‌های عوضی شیخ را شسته بودند و در این بوستان پهن کرده بودند خشک شود. در میان البسه شیخ خرقة درویشی بود. من در دل خود خیال کردم کاش این خرقة از من بود. شیخ از ضمیر من آگاه شد. به یکی از خدام گفت: این خرقة را بیاور به ابن بطوطه بده. خادم خرقة را آورد، تسلیم کرد. به پای او افتادم، اظهار شکر و ارادت کردم. علاوه بر خرقة، عمامه هم به من داد که یداً بید از حسن بن ابی الحسن بصری به او رسیده بود و حسن این عمامه را از امام المتقین علی بن ابی‌طالب - علیه‌السلام - خلعت گرفته بود، انتهی کلام ابن بطوطه.

در حالات علی بن سهل می‌نویسد که در فهم دقایق و تحمیل و رضایت و بروز کرامات و بر آوردن حوائج، همتی عظیم داشته؛ چنان که عمر بن عثمان مکی سی هزار درهم قرض داشته، به اصفهان می‌آید؛ خدمت علی بن سهل می‌رسد و طلب یاری نموده، بدون اینکه او را آگاه نماید، دراهم را به مکه فرستاد و او را روانه ساخت. عمر بن عثمان می‌رفت و از قرض خود در اندیشه بود. چون به مکه رسید دید قرض او ادا شده و فتوت علی بن سهل را به اعلا درجه یافت.

شیخ بهائی - علیه الرحمه - در کشکول می‌نویسد: اتفاق علی بن سهل بر فقرا و صوفیه زیاد بوده است. روزی جماعتی بر او وارد می‌شوند و نداشت وجهی که به آنها بدهد. فرستاد نزد یکی از دوستان و مریدان خود طلب کرد وجهی برای فقرا. آن شخص مرید آمد خدمت علی بن سهل. وجه مختصری آورد و از قلت آن عذر خواست. گفت مشغول هستم به بنای خانه که خرج زیاد دارد، بیشتر از این فراهم نشد.

علی بن سهل پرسید: چه مبلغ خرج داری؟ گفت: پانصد درهم. علی بن سهل گفت: به من بده به فقرا دهم و من عهد می‌کنم و به خط خود می‌نویسم که خانه‌ای در بهشت به تو عطا فرمایند. آن شخص قبول کرد. مکتوبی علی بن سهل نوشت به او داد و ضمانت خانه را نمود و دراهم را به فقرا داد. آن شخص وصیت کرد مکتوب را در کفن او بگذارند. اتفاقاً در همان سال آن مرد بمرد و او را با همان کفن و مکتوب دفن کردند تا روزی علی بن سهل برای ادای فریضه به مسجد خود می‌رود. مکتوب را در محراب خود می‌بیند که به خط سبز در ظهر آن نوشته‌اند: ما تو را از ضمانت بیرون آوردیم و خانه را عطا کردیم به آن شخص در بهشت. پس از آن مکتوب در نزد علی بن سهل مدتی بود و به آن مردم استشفای نمودند تا وقتی صندوق

کتب علی بن سهل را به سرقت بردند، آن مکتوب را هم جزو کتب مسروقه بردند. صاحب نزهة القلوب می‌نویسد: اصفهان را از اقلیم چهارم شمارند، ولی به حسب طول و عرض از اقلیم سیم گرفته‌اند و در اصل چهار محله یا چهار قریه بوده است: کران، کوشک، جویبار، دردشت. وقتی کیقباد اول از سلاطین کیان، آن را دارالملک قرار داد، جمعیت آن جا زیاد بود و در قرا عمارت ساختند تا به تدریج به هم پیوست و شهری بزرگ شد.

رکن‌الدوله حسن بن بویه آن را بارو کشید، دور آن بیست و یک هزار قدم چهار محله و دوازده دروازه بوده. در تابستان و زمستان چندان گرما و سرما نبود که مردم را از کار باز دارد. زلزله و صاعقه و باران زیاد که موجب خرابی باشد در آن کمتر اتفاق می‌افتد. بیماری مزمن نادراً دیده می‌شود. زنده‌رود از جانب قبله روان است و از آن نهرها در شهر جاری است. چاه‌ها به فاصله پنج شش ذرع به آب می‌رسد. هر تخم که از جای دیگر برند زرع کنند اگر بهتر از مقام اول ریع ندهد کمتر نیز ندهد، الا انار که چندان نیکو نمی‌شود، به واسطه خوبی آب و هوا. چرا که انار در هوای کثیف بهتر است. تسعیر غله و ارزاق متوسط بود. نرخ میوه در نهایت ارزانی است. میوه‌های آن در نهایت خوبی، خصوصاً سیب و گلاب و به و زردآلوی شکرپاره و هلوی بلخی و خربزه آنجا تا هند و روم و اروپا می‌رود. شکارهای خوب، و آهو فراوان، اعم از کوهی و جلگه‌ای، خصوصاً صحرای مورچه‌خورت شکارگاه عالی است؛ چنانچه اغلب را عقیده بر این است شکار جلگه‌ای مثل دشت مورچه‌خورت در ایران نیست و همیشه آهوی طلایی، خصوصاً در زمستان مکرر گله هزار و دو هزار آهو دیده شده است؛ چنانچه راقم مکرر در زمستان این اندازه دیده‌ام.

ابن خلکان در وفیات‌الاعیان مختصری می‌نویسد که اصفهان را عجم، اسپهان می‌گفته‌اند، یعنی لشکرها؛ زیرا که برای سلاطین جنگ و غایله‌ای که روی می‌داد، لشکر آنها به اصفهان جمع می‌شدند. شاردن فرانسوی می‌نویسد: اهالی اصفهان منقسم به دو طایفه بوده: حیدری و نعمتی؛ و این طور کشف شده که حیدری یک طایفه از دراویش را می‌گفته‌اند که به سلطان حیدر جد شاه اسمعیل صفوی ارادت داشته‌اند. لباس این سلسله کلاه سرخ پنج ترکی از پوست گوسفند دباغی شده بوده و عصای کلفتی به دست راست داشته که به اصطلاح دراویش «من‌تشاء» می‌گفته‌اند و بوقی از شاخ در دست چپ.

اما نعمتی دراویشی بوده‌اند که به شاه نعمت‌الله ولی ارادت می‌ورزیده که مدفن شاه نعمت‌الله در ماهان کرمان است و این سلسله را شاردن می‌نویسد لباس‌های کثیف در بر داشته، سرهای برهنه و غالباً دیوانه وضع بوده‌اند، و میانۀ این دو طایفه همیشه عداوت بوده. چون شاردن در زمان شاه صفی اول و شاه عباس ثانی به اصفهان آمده، مفصلاً از وضع و سلوک صفویه نسبت به او و عمارات و خصوصیات و میدان نقش جهان و غیره نوشته؛ من جمله می‌نویسد: تالار طویل که بالفعل خراب است در وسط باغ بزرگی است، هیجده آخر مخصوص ساخته بودند برای اسب‌های سفرایی که در آنجا می‌بسته، با زنجیرهای طلا و جُل‌های مرصع و در جلوی هر آخر سطلی طلا برای آب دادن اسب‌ها و چکشی از طلا.

دیگر می‌نویسد: در کتابخانه سلطان پانزده هزار جلد کتاب به نظر آمد که غالب به زبان ترکی و عربی بوده و فارسی کمتر داشته و دو صندوق دیگر از کتاب‌های خارجه که هر صندوقی شصت جلد کتاب داشت.

معلوم شد کتب السنه خارجه کتابهایی بوده که از کلیسای هرمز به غارت آورده بودند و به زبان لاتین و رومی بوده.

من جمله می‌نویسد: عمارت و باغی مخصوص بوده به میخانه سلاطین و بهترین میخانه‌های دنیا میخانه صفویه است و تفصیلی از وضع عمارت میخانه و انواع شراب‌ها می‌نویسد.

دیگر از بناهای اصفهان قلعه طبره است که خزانه و جبه‌خانه سلاطین صفویه بوده است و در این تاریخ که یک هزار و سیصد و چهل و پنج هجری است، خراب به جز چهار دیوار محکم قلعه چیزی باقی نیست. چون شاردن در آن زمان اصفهان آمده و به رأی‌العین دیده، شرح از این طور می‌نویسد: وضع این قلعه به شکل مربع و مساحت آن هشتاد هزار ذرع مربع، قطر دیوار تقریباً ده ذرع که روی دیوارها عراده توپ حرکت می‌کرده، کنگره‌هایش با گچ سفید ساخته و دیوارش مرتفع، اطرافش برج‌ها، دور دیوارش خندق، عرض خندق سی قدم، از بنای قلعه چنین معلوم می‌شود خیلی قدیم است؛ زیرا شباهتی به ابنیه جدیده ندارد. شباهتش به محیس زیادتر است تا قلعه. سیصد خانه در این قلعه بنا شده، مسجد و حمام و عمارت دارد. مستحفظین قلعه از قشون خاصه و کمتر از هزار نفر می‌باشند. مواجبی که به آنها داده می‌شود از سی الی پنجاه تومان است. چهل عراده توپ ممتاز در این قلعه موجود است. توپ‌ها از توپ‌های اسپانیولی می‌باشند که از قلعه هرمز آورده‌اند. بیشتر آنها از توپ‌هایی است که از قشون عثمانی گرفته شده است از زمان شاه صفی اول تا حال.

کوتوال قلعه مجبور است به اقامت در قلعه و دقیقه‌ای منفک نمی‌شود. خزانه و جبه‌خانه سلاطین صفویه در این قلعه است و هیچ کس قادر نیست به دخول آن جا؛ چرا که سه نفر مستحفظ این خزانه می‌باشند و هر سه متفقاً باید در را باز کنند و مهر نمایند: اول صدر اعظم، دویم کوتوال که مستحفظ قلعه باشد، سیم جبه‌دار باشی.

اما من دو مرتبه داخل شدم، به این طور که شاه صفی ثالث معروف به شاه سلیمان به تخت جلوس کرد. روزی به جهت تماشای خزانه و جبه‌خانه به این قلعه آمده، من هم با او بودم. در مخزن اول اسلحه چیده بودند. اسلحه عبارت از شمشیر، تفنگ، کمان، ترکش‌های مملو از تیر، اسلحه‌های ممتاز، را که مرصع به جواهر و طلا بود، در صندوق‌ها گذارده بودند.

در مخزن دیگر زره، کلاه‌خود، حتی زرهی که به اسب می‌پوشانند، برگستوان زیاده دیده شد؛ علاوه بر اسلحه ایرانی اسلحه کار فرنگ آن جا زیاد بود. ساعت‌های مختلف دیدم، صندوقچه‌های ممتاز انقبیه‌دان کار ایطالیا، کره ارض که از فلزات گران‌بها ترصیع شده بود، سپرهای پوست گاومیش دیدم که گل میخ‌های طلا و مرصع داشتند؛ اگرچه به حسب وزن سبک بودند، اما معروف بود که تیر هر قدر تیز و بازوی تیرانداز قوی باشد از این سپرها نمی‌گذرد. شمشیرها دیدم که دسته و یراق آنها از عقیق و جواهر دیگر بود.

از مخزن‌های اسلحه گذشتیم، به خزانه جواهر رسیدیم، یک اطاق مملو از فیروزه بود. آنچه تراشیده نشده بود روی زمین ریخته بودند و آنچه تراشیده و حاضر برای زرگری بود در کیسه‌های چرمی گذارده بودند. در اطاق‌های دیگر صندوق‌ها مملو بود از جواهر پیاده و سواره.

اطاقی دیگر مخزن آئینه بود. آئینه‌هایی خیلی بزرگ که یک شخص قادر به حمل آنها نبود، در آنجا دیدم. تعجب دارم با وجود نبودن راه این اشیای شکستنی را چگونه به اصفهان آورده‌اند؟ اغلب این آئینه‌ها در چهارچوب‌های طلا بود. بعضی از آن نیز ترصیع داشت، به خصوص یک آئینه بزرگ که چهارچوبه آن از زمرد و لعل مرصع شده بود. دولاچه‌هایی که در این اطاق تعبیه کرده بودند هر کدام را در باز می‌کردند جز جواهر نفیسه هیچ چیز بیرون نمی‌آمد. اگر به رأی‌العین این مکتب را ندیده بودم باور نمی‌کردم. یکی از اطاق‌ها مخصوص ظروف طلا بود که به‌علاوه بر ظروف معمولی سفره است. دیگ‌ها و سبوه‌های طلا دیدم که یک آدم قادر به حمل آنها نبود. در یک صندوق ششصد جیقه دیدم. در صندوق دیگر چهارصد خنجر مرصع دیدم. چشمم به قسمی خیره شده بود و خودم طوری واله شده بودم که بیشتر نمی‌توانستم ببینم. از خزانه‌دار پرسیدم قیمت اشیایی که من دیدم معین است؟ گفت: بلی، فرداً فرداً معین است؛ ولی جمع نزدیم. اگر چه جواهر نفیسه ندیدم و هر چه دیدم کوچک و بدتراش، لکن به قدری زیاد بود که می‌توانم بگویم هیچ یک از سلاطین جواهر ایران را ندارد.

از چیزهای عجیب که دیدم، در این خزانه پوست ماری بود که طولش بیست پا و عرضش چهار پا می‌شد. لباس‌های امیر تیمور و میرزا شاهرخ، پسر او را دیدم. خیلی میل داشتم چیز محترمی را که در این خزانه بود، ببینم و آن چیز علم حضرت امام حسن بود. خزانه‌دار گفت: اگر مسلمان می‌شوی به تو می‌نمایم. نظم این خزانه به قسمی بود که روی هر یک از این اشیاء فرداً فرداً کاغذی نصب کرده بودند. پرسیدم این خزانه از چه زمان است. گفت: بعضی می‌گویند از زمان شاه صفی. جمعی گفتند: قدیم‌تر از خانواده سلطنت صفویه است. بعضی قلعه طبره را ملک شاه پسر آلب ارسلان ساخته، معروف است که امیر تیمور گورکان که دو دفعه این قلعه را محاصره کرد و نتوانست فتح کند. چند سال قبل از سفر شاردن، چند نفر از نجیب‌زادگان به واسطه کمند داخل خزانه شده، اشیای زیادی سرقت کردند. مدتی سارق معلوم نبود تا در دکان جواهری هندی که اصفهان بود، دسته خنجری که هشت هزار تومان قیمت داشت، داروغه شهر دید، معلوم شد از خزانه پادشاه سرقت شده است. سارقین را به دست آورده، دو نفرشان را در قلعه قندهار محبوس و یک نفر را شکم پاره کردند.

بالجمله در زمان خلفای بنی‌عباس، دویست و نود و هشت سال اصفهان در تصرف آنها بود؛ لکن پایتخت نبود و در سیصد و بیست هجری عمادالدوله ابن بویه دیلمی اصفهان را متصرف شد، بدون اینکه حقی به خلفای بنی‌عباس بدهد؛ و امیر تیمور گورکان در زمان خود که سنه ۸۷۹ باشد، اصفهان را فتح کرد و بسیاری را به قتل رسانید. علت این بود: بعضی سکنه شافعی و بعضی حنفی بودند. میان این دو فرقه نزاع شده، حنفی‌ها امیر تیمور را به کمک خواستند. او آمد، شهر را گرفت و هفتاد هزار نفر شافعی را به قتل رسانید. بعد در تصرف سلاطین ذی‌شان صفویه درآمد و پایتخت آنها شد. هیچ زمان آبادی و معموریت اصفهان مثل آن زمان نبوده. آن وقت از ویرانی رو به آبادی نهاد و روضه رضوان و رشک جنان شد.

بعضی می‌گویند هیچ یک از سلاطین ایران این طور عمارت نداشتند و جمعیت آن قریب دو کرور بوده؛ آنچه از سیاحت‌نامه مسافری اروپایی که به چین رفته‌اند و خوانده شده است، اصل و اسلوب عمارات

سلطنتی اصفهان کمال مشابهت داشته به عمارات چین و این مسئله بعید نیست؛ زیرا که ایران در زمان سلاطین صفویه با دول خارجه ارتباط و مراوده داشته‌اند؛ خصوصاً هندوستان و چین تجار این دو مملکت رفت و آمد داشته و به همین واسطه نقشه عمارت را از آنجا آورده‌اند، خصوصاً عمارت چهل ستون که هنوز باقی است، معروف است نقشه آن را از چین آورده ساخته‌اند؛ و در مدت سلطنت سلاطین صفویه که دوره سلطنت آنها دویست و چهل و شش سال طول کشید، این شهر پایتخت بود، مگر زمان کمی که بعضی سلاطین صفویه شهر قزوین را پایتخت قرار دادند و در این مدت با نهایت قوت و کمال قدرت سلسله صفویه در اصفهان سلطنت نمودند، تا زمان شاه سلطان حسین انقراض صفویه پیش آمد. محمود افغان به خیال سلطنت افتاد و با لشکری انبوه و جسیم، قصد اصفهان نمود. آمد بدو به کرمان و آنجا را تسخیر نمود. از آنجا به طرف یزد آمده، آنجا را توانست بگیرد، به جانب اصفهان روانه شد و در چهار فرسخی شهر در جیلان آباد ورود نمود. در آنجا جنگی نمود. جمعی از لشکریان شاه سلطان حسین را شکست داد و در بیستم جمادی الاولی یک هزار و صد و سی و چهار، اود تیلی، از زنده‌رود گذشته، در فرح آباد توقّف نمود. فرح آباد در طرف جنوب شهر بالای جلفا واقع است. از بناهای شاه سلطان حسین ابنیه و عمارات عالیه داشته، مشرف به تمام شهر، و جلفا نهری مخصوص داشته که از رودخانه زاینده‌رود آب بر می‌داشته، فعلاً خراب است.

خلاصه مدت هشت ماه شهر در محاصره محمود افغان بوده، عاقبت اصفهان را به قهر و غلبه تملک نمود و در قتل نفوس و تناول و نهب اموال و خرابی فروگذار نکرد و ساحت اصفهان را که تالی روضه رضوان بود، از صفا انداخت که شرح آن موجب تطویل است، تا ظهور نادرشاه و مخدول شدن افغان، باز در زمان فتحعلی شاه قاجار این شهر رو به آبادی گذاشت و حاج محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی که در زمان خاقان مغفور صدر اعظم بود، چند فقره بنا در اصفهان گذارد؛ من جمله عمارت صدری را در شهر به صد هزار تومان مخارج ساخت؛ دیگر عمارت هفت‌دست نو را در خارج شهر ساخت که این دو بنا اینک خراب و آثاری از آن باقی نیست؛ دیگر مدرسه صدر است که در ضمن مدارس نوشته می‌شود. اینک اجمالی از شرح بناهای اصفهان، خصوصاً ابنیه صفویه درج و اشاره می‌شود، به انضمام شرح زاینده‌رود و جلفا و مساجد و مدارس مهمه و غیره.

اما عمارات صفویه در اصفهان، هر کدام شرح مفصل دارد، ولی بیشتر آنها خراب و در حکم ذکر معدوم است. خلاصه غیر از ابنیه‌ای که در شهر بوده و هنوز قسمتی از آن باقی است، در خارج شهر و اطراف جنوبی و امتداد زاینده‌رود هم عمارات عالیه بوده به این اسامی:

عمارت هفت دست، عمارت آینه خانه، و عمارت نمکدان که به شکل نمکدان ساخته بودند، پایه‌های سنگی به شکل شیر حجاری شده و از دهن آنها آب بیرون می‌آمده، وارد حوض وسط می‌شده، و عمارت سعادت‌آباد که رودخانه در وسط بوده به این طور که در یک سمت رودخانه حرمخانه سلطنت بوده و در سمت دیگر دیوانخانه، و به توسط پل جویی که یکی از پل‌های زاینده‌رود است این دو سمت را به یکدیگر وصل می‌ساخته. در واقع این پل اختصاص داشته برای ذهاب و ایاب سلاطین و حرمخانه و اجزای

مخصوص سلطنتی که به عمارت هفت‌دست و سایر عمارات می‌آمده و این پل هنوز باقی است و چون جویی از روی این پل می‌گذرد، به این جهت جویی می‌گویند؛ و در طرف جنوب شهر متصل به پل جویی عمارت هفت دست بوده و عمارت مخصوص شاه عباس ثانی بوده، در جشن‌ها و اعیاد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان در این عمارت جلوس و تفریح می‌کرده، آتش‌بازی و چراغان می‌نموده، به واسطه اتصال عمارت به لب رودخانه چراغان و آتش‌بازی منعکس می‌شده در آب رودخانه و منظره باشکوهی داشته. بدیهی است این گونه عملیات بر ساحل دریا یا رودخانه، قابل توجه و تماشا است.

دیگر عمارات سر درب باغ هزار جرب و سر درب‌های چهار باغ سفلی و علیا که هر کدام به اسم رجال و اعیان صفویه بوده و اسم مخصوص داشته که در دفتر و کتابچه ثبت باغات خالصه ضبط است و آن باغات را در زمان ناصرالدین شاه به قیمت نازل فروختند و حالا به قیمت عالی، خرید و فروش می‌شود. خلاصه، تمام باغات سر درب‌های عالی داشته، مشجر و مزین به گل و سبزه و از وسط خیابان‌ها جوی سنگی و آبشارها و فواره‌ها و حوض‌های مرمر داشته، ستون‌های ممتاز و از بالای هزار جرب آب جاری بوده در جداول سنگی، حقیقتاً این ابنیه و قصور عالیه و باغات و عمارات بنای تاریخی و باعث شکوه و زینت شهر بوده، سلاطین نامدار با عظمت در دوره سلطنت خود بر پا کرده و محل تفرج و تفریح خود قرار داده و شهر و زاینده‌رود در مرئی و منظر این عمارات واقع بوده و سطح انظار داخله و خارجه واقع شده، چنانچه نقشه و عکس آنها در اروپا و موزه‌خانه‌ها باقی است و اینک تمام خراب و آثاری از آنها باقی نیست.

و در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ، جلفای اصفهان را بنا نهاده و ارامنه جلفای ارس را نقل و تحویل داد به اینجا و موسوم نمود به جلفای ارمنیه؛ و این قصبه جلفا واقع است در طرف جنوب اصفهان و ساحل زاینده‌رود، و بهترین نقاط شهر است از جهت سلامت هوا و آب و صفا و نظافت و مزین به درخت و سبزه و مشتمل بر خانه‌های نظیف و مغازه‌ها به طرز جدید و کلیساهای عالی، خصوصاً کلیسای بزرگ که خیلی ممتاز و عالی و قابل ملاحظه است؛ و هم در عهد شاه عباس جلفا زیاده بر آنچه تصور شود، معمور گشت و اهالی آنجا به واسطه تجارتنی که با هندوستان و سایر بلاد داشتند، تمول حاصل کردند.

یکی از محرران فرانسه می‌نویسد: ارامنه جلفا به قدر کفایت متمول بودند. وقتی که آنها را از مسکن مألوف خود حرکت دادند، آنچه داشتند با خود آوردند و شتر از گماشتگان شاهی به جهت حمل و نقل احوال و ائصال آنها بردند. عدد ارامنه‌ای که حرکت کردند، پنج هزار نفر بود. اول که وارد شدند، چیزی نداشتند، لکن در ظرف سی سال صاحب مکنت شدند. کسانی که مالک صد هزار روپیه تا چهار کرور روپیه بودند از شصت نفر بیشتر نبودند.

و شاه عباس می‌خواست در مازندران هم چنین بنایی بگذارد؛ چنانچه به طور شوخی می‌گفت: مازندران بهشت عیسویان است، به سبب آنکه پر از خوک و شراب است؛ اما این خیال صورت نگرفت. هوای بد متعفن آنجا در عرض مدت چند سال بیشتر ارامنه که بدان جا فرستاد دوام نکرده، از پا درآمدند. پلهایی که روی رودخانه زاینده‌رود است، از ابتدا تا انتها نه پل است به اسامی مخصوص و سه پل آنها مقابل اصفهان واقع شده، لکن پلی که مهم است، یکی پل سی و سه چشمه است که مقابل شهر واقع شده و خیابان چهار

باغ قدیم را وصل می‌کند به چهار باغ علیا و از این پل به جلفا و هزار جرب می‌روند. از بناهای شاه عباس اول است که در سال یازدهم سلطنت خود که هزار و شش هجری باشد بنا نهاده، به مباشرت الله‌وردی خان در نهایت استحکام که تاکنون با وجود طول زمان باقی و بی‌نقص است.

دیگر پل خواجه است. می‌گویند حسن بیگ ترکمان که از نوکرهای شاه سلیمان صفوی بوده است ساخته؛ بعضی می‌گویند حسن بیگ داماد امیر تیمور گورکان که قبل از صفویه بوده، بنا نهاده. یکی از دروازه‌های شهر که به طرف این پل و خط فارس می‌رود، دروازه حسن‌آباد می‌گویند. کمتر دیده شده است این طرز بنا و صنعت معماری و استادی که در این پل به کار برده‌اند. هر کس دیده، می‌داند چه اندازه خوش طرح و با اسلوب ساخته شده. طوری نشیب آن را قرار داده‌اند به وضع هندسی که هنگام برخاستن سیلاب در برج حمل صدای غریبی از تراکم و جریان آب پیدا می‌شود که در تمام شهر شنیده می‌شود، خصوصاً در شب.

غیر چهار باغ سفلی که از بناهای شاه عباس اول است و در طرف غربی شهر واقع است، چهار باغ و خیابان دیگری است در طرف شرقی قرینه چهار باغ سفلی که در زمان خاقان مغفور فتحعلی شاه حاج محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی بنا نهاده و آن خیابان با طول و عرضی است که از دروازه حسن‌آباد به پل خواجه و جاده شیراز می‌رود؛ و تقریباً به طول چهار باغ غربی چنارهای مصفی در اطراف آن غرس شده بود و سر درهای عالی تمام را خراب و چنارها را برانداختند؛ آنچه از بناهای صفویه در داخل شهر فعلاً باقی است، عمارت چهل ستون و عالی قاپو و میدان نقش جهان و سر درب قیصریه و مدرسه چهار باغ و مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله که شرح مساجد و مدارس معتبره در این رساله نوشته می‌شود، دیگر عمارت هشت بهشت است که عمارت وسط آن باقی است و طوری ساخته‌اند که رعایت فصول و جهات اربعه در آن شده است و سایر عمارات شهری از قبیل ركبخانه و عمارت خورشید و عمارت صدری و عمارت اشرف و تالار طویله و باغ گلداسته و بهشت‌آیین و غیره، تمام خراب و آثاری از آن باقی نیست.

زاینده‌رود از رودهای نامی و اکابر علمای جغرافی آن را توصیف کرده‌اند؛ من جمله یاقوت حموی در *معجم‌البلدان* می‌نویسد: زاینده‌رود از اعذب میاه عالم است. از طرف جنوب اصفهان می‌گذرد. مبدأ آن از کوه معروف، به زردکوه بختیاری است و بلوک لنجان و النجان و جی و کراچ و برآن و رودشتین اطراف شهر را مشروب می‌سازد؛ و در شهر نهرهای بزرگ و کوچک از آن جاری است و در آخر رودشتین منتهی می‌شود به محلی که معروف است به «گاوخونی»، و در آن جا فرو می‌رود. معلوم نیست کجا بیرون می‌آید. می‌گویند در کرمان خارج می‌شود. ولی از صحت دور می‌نماید؛ *والعلم عندالله*.

در واقع اصفهان به زنده‌رود زنده است، چنانچه مصر به رود نیل؛ و به واسطه همین رودخانه است که شهر را بنا نهاده‌اند و چون هر قدر انهار و جداول از این رودخانه خارج می‌شود، تفاوت کلی در آب حاصل نمی‌شود. به این جهت زاینده‌رود می‌گویند.

مجاور سرچشمه زاینده‌رود، **رودخانه کارون** است که میان این دو سرچشمه کوهی فاصله است و رود کارون از رودهای معروف بزرگ‌آسا است که در نقشه‌های جغرافی ترسیم و اسم برده شده است. از کوه‌های

لرستان و بختیاری خارج شده و از طرف جنوب جریانش از دامنه کوه معروف به کوهکلیوبه عبور می‌کند، می‌آید از شوشتر و اهواز گذشته، در محمره داخل شطالعرب می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد؛ و در قدیم سدهای زیاد داشته؛ من جمله سد بزرگ معروف به سد اهواز که شاپور ذوالاکتاف ساخته و در آن زمان مملکت خوزستان آباد و محصول عمده آنجا نیشکر بوده که قسمت عمده شکر آسیا را می‌داده، بعد به واسطه توجه اولیای دولت به طرف شمال نقطه جنوب مملکت را از نظر اعتبار انداخته، مردم آنجا دچار فقر و فاقه شده، رو به خرابی نهاده. استعداد طبیعی آنجا بر اغلب نقاط ایران ترجیح داشته و به واسطه خرابی سد آن مملکت از آن همه نعمت خداداد محروم مانده، مکرر سلاطین عظیم ایشان قصد کرده‌اند مجرای طبیعی رود کارون را برگردانند، داخل مجرای زاینده‌رود نمایند که به جلگه و اراضی اصفهان جاری شود. هرگاه این قصد و نیت حاصل می‌شد، در واقع فواید و منافع زراعتی اصفهان مضاعف می‌گشت، چنانچه سد اهواز را هم اگر می‌بستند، منافع لاتحصی به خوزستان می‌رسید. جای تأسف است که این گونه منافع و منابع ثروت را مملکت ایران از دست داده و متوجه این اقدامات نمی‌شود.

و از سلاطین صفویه، اول پادشاهی که به این خیال افتاد، شاه طهماسب بزرگ بود که می‌خواست که کوهی را که فاصله است میان دو سرچشمه سوراخ نماید و بر آب زاینده‌رود بیفزاید، به واسطه بعضی سرچشمه‌های آب که مجاور با معدن گوگرد بود، عملیات از عهده برنیامدند.

شاه عباس بزرگ هم به این خیال افتاد و می‌خواست از قلّه کوه تا دامنه درّه تشکیل دهد و به این تدبیر آب را جاری سازد. او هم بالاخره موفق نشد. باز در زمان شاه عباس ثانی امیر دیوان که از رجال معتبر بود و املاک زیاد در اصفهان داشت، شاه را ترغیب می‌نمود که این امر را انجام دهد و تدبیری به نظر امیر و دیوان رسیده بود که سدی در جلوی آب کارون ببندد که آب بالا آید و به جای آنکه به طرف خوزستان و شوشتر رود، به طرف زاینده‌رود بیاید او هم بعد از مخارج زیاد، کاری پیش نبرد.

بعد محمد بیگ صدر اعظم به ترغیب یک نفر مهندس فرانسوی که داوطلب شده بود، خواست نقبی بزند در کوه و به توسط باروت، کوه را بشکافد. آن هم بعد از خرج زیاد، نایل به مقصود نشد. در این زمان هم صاحبان املاک اصفهان به خیال افتادند این نیت را فعلیت دهند، لکن به واسطه عدم وسایل و اسباب و عدم اطمینان به یکدیگر متارکه نمودند و مسکوت عنه ماند؛ ولی حل این مشکل، امروز به دست معلمین اروپایی خواهد بود که به توسط آلات و اسباب جدید که تونل می‌سازند، به سهولت این کار عملی می‌شود؛ خلاصه طول رودخانه اصفهان تقریباً شصت الی هفتاد فرسخ می‌شود.

بناهای عالی که در شهر است، بعضی از صفویه، بعضی از سلاطین قبل، تقریباً چهل مدرسه و هشتاد مسجد است؛ لکن بعضی که از جهت عظمت و بنا مهم است، نوشته می‌شود:

مسجد بزرگ معتبر عباسی معروف به مسجد شاه در سمت جنوب میدان نقش جهان است. بانی آن شاه عباس بزرگ و سه نفر دیگر از صفویه به اتمام رسانیده‌اند. تاریخ آن یک‌هزار و چهل و شش هجری است، چنانچه درباره تاریخ آن گفته‌اند: «شد در کعبه در صفاهان باز».

عقیده تمام معماران و مهندسیین این است محوطه مسجد را قبل از بنا حفر کرده‌اند، به آب رسانده و از

روی آب یا سنگ و ساووج ساخته. این مسجد مشتمل است بر سه گنبد و چهار ایوان عالی. ایوان سمت قبله بزرگ‌تر دارای دو مناره مرتفع، ارتفاع ایوان سی و دو ذرع، ارتفاع گنبد پنجاه ذرع و شانزده گره، مساحت صحن چهارصد و هفتاد ذرع مضروب. در این گنبد منبری است بزرگ از سنگ مرمر یک‌پارچه که قابل توجه و محل ملاحظه است. در دو طرف این گنبد که چهل ستون است؛ و دو صحن با ایوان‌های متعدد معروف است، این دو صحن را شاه سلیمان ساخته است؛ و سه سمت دیگر مسجد دو طبقه است که در ثانی حجرات ساخته شده است و در این مسجد از داخل و خارج کاشی‌کاری‌های منقح معتبر دارد. از راه‌های سنگ مرمر و یک سر در عالی که در میدان نقش جهان است و اطراف این سر در به طرز نیم هشت غرفه‌ها دارد، با کاشی‌های معرق بسیار ممتاز، درب مسجد نهایت امتیاز را دارد. روی چوب تنگه نقره و منبت‌کاری شده، بعضی مواضع آن مطلاً، کتیبه اطراف در به خط «رشداد» یا علیرضای عباسی است که در زمان شاه عباس بوده؛ بالجمله در استحکام و شکوه این مسجد در ایران بی‌نظیر است. چند سنگاب بزرگ طلا از سنگ یک‌پارچه با حجاری ممتاز که مانند آن دیده نشده. اینک مسجد رو به خرابی است، با اینکه موقوفات زیاد دارد، اهمتامی در مرمت آن ندارند.

دیگر مسجد جامع عتیق است که خیلی مهم است. از کتیبه آن چنان مستفاد می‌شود از بناهای سلطان ملک‌شاه پسر آلب ارسلان سلجوقی است، به سرکاری خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر ساخته و متجاوز از هشتصد سال است. خواجه نظام‌الملک و ملک‌شاه سلجوقی هر دو در اصفهان مدفون می‌باشند در محله دارالبطیخ. خلاصه چهار سمت مسجد چهار ایوان رفیع دارد، سمت جنوب ایوانش رفیع‌تر و عریض‌تر، گنبد عالی در خلف این ایوان ساخته شده، کهنگی آن از قدمت بنا خبر می‌دهد.

تاریخ این گنبد معلوم نیست، لکن به طور تحقیق قبل از اسلام ساخته شده و آتشکده بوده است. بعد که بنای مسجد را نموده‌اند، این ایوان را وصل به گنبد کرده‌اند. کتیبه‌ها از آجر تراش به خط کوفی دارد. سلاطین صفویه در این ایوان جلوی گنبد تعمیرات و کاشی‌کاری کرده‌اند و کتیبه‌هایی به اسم سلاطین صفویه باقی و ظاهر است که چهل ستون مفصل ساخته شده. ایوان شرقی و غربی آن محاذی یکدیگر واقع شده، معروف به صفة استاد و شاگرد به طرز مقرنس کاشی‌کاری. این دو صفة نهایت امتیاز دارد. ایوان دیگر که در سمت قبلی واقع است، معروف به صفة درویش که دو چهل ستون مفصل دارد و ایوان جلوی گنبد عتیق معروف است به صفة صاحب الزمان. می‌گویند در این صفة حضرت صاحب الامر را دیده‌اند؛ لکن آنچه به نظر اصح می‌آید این است که صاحب بن عبّاد، وزیر فخرالدوله دیلمی، در آن درس می‌گفته و هفتصد شاگرد از افاضل و علما در مجلس درس حاضر می‌شده و حالا معروف است به صفة صاحب، و صاحب بن عباد مقامات عالیة علمیه و جلالت قدر و منزلت داشته، در قرب دروازه طوقچی اصفهان مدفون است. مقبره آن باقی است و در شرح حال اسماعیل بن عباد معروف به صاحب رساله علی‌حده نوشته‌اند. ثعالی صاحب کتاب یتیمه/لدهر، مفصل شرح حالات این وزیر را در آن کتاب نوشته.

خلاصه من حیث‌المجموع تقریباً چهل هزار ذرع زمین و عمارت این مسجد است. در یک ضلع مسجد، گنبدی است قدیم‌البناء. می‌گویند از بناهای کیخسرو است و معبد آتش‌پرستان قدیم بوده است. کهنگی و

استحکام آن از قدمت بنا خبر می‌دهد. ایضاً در یک طرف دیگر، صفه‌ای است معروف به صفه عمر که عمر عبدالعزیز ساخته است. بعضی می‌گویند آن صفه را محمود یا اشرف افغان تعمیر کرده، مسجد اهل سنت قرار داده، در کتیبه آن اسم خلفا نوشته شده، اینک مخروبه است. بعد از آن که مسجد را ساخته‌اند وصل کرده‌اند بنا را به صفه عمر و گنبد کیخسروی.

در وسط مسجد، حوضی است که روی آن عمارتی مربع به شکل گلدسته بنا نهاده و در مقابل صفه درویش، حوض هلالی دوازده ترک از سنگ ممتاز مرغوبی ساخته‌اند.

قبر مرحومین مجلسین، آخوند ملا محمدتقی و ملا محمدباقر پسر معظم له - اعلی الله مقامهما - در منتهای دالانی است که از این مسجد خارج می‌شوند. مجلسی دوم، صاحب کتاب بحارالانوار است. این مسجد هشت درب دارد. موقوفات زیاد داشته. به کلی این بنای عظیم که نظیر آن در ایران نایاب است، خراب و رو به انهدام است. عایدی حالیه موقوفات آن ماهی چهل تومان است.

مسجد دیگر که قابل توصیف است، مسجد شیخ لطف‌الله است که سمت شرقی میدان نقش جهان است. مقابل عمارت عالی‌قاپو از بناهای شاه عباس بزرگ، چون شیخ لطف‌الله از اعظم علمای آن زمان در این مسجد نماز جماعت می‌خوانده، به اسم او شهرت یافته. بنای این مسجد به طرز سر پوشیده و بنای عظیم غریبی است. تمام فضای مسجد داخل همان سر پوشیده است. قطر گنبد کمتر از قطر گنبد مسجد شاه نیست؛ لکن ارتفاع آن کمتر است. در زیر صحن گنبد، سردابی ساخته‌اند، محل حیرت ناظرین و مهندسین است. تمام این مسجد از بیرون و درون کاشی‌کاری است و به اندازه‌ای ممتاز است کاشی آن که هیچ جای اصفهان و سایر بلاد ایران دیده نشده است. کتیبه آن سالم و بی نقص مانده است. سردر آن به خط ثلث و کتیبه جلوخان، خط علیرضای عباسی است به خط نستعلیق که حالا حک شده است و سر درب مسجد این دو بیت نوشته شده:

احمد که شه سریر لولاک آمد
جانی است کز آرایش تن پاک آمد
یک حرف نمونه فضل و کرمش
لولاک لکما خلقت الافلاک آمد

تاریخ بنای مسجد یک‌هزار و ده هجری است.

دیگر مسجد حکیم است از بناهای حکیم داود که در زمان صفویه به هندوستان رفته، در علم طب حاذق بوده، در عهد شاه عباس صفوی موفق به ساختن مسجد شده، تاریخ آن یک‌هزار و هفتاد هجری است. دیگر مسجد معروف به مسجد سید است که در زمان خاقان مغفور حاج سید محمد باقر رشتی - اعلی الله مقامه - از وجوهات بریه که نزد آن مرحوم می‌آورده، ساخته و بعد از فوت آن مرحوم، حجت‌الاسلام حاج سید اسدالله پسر آن مرحوم، کاشی‌کاری گنبد را تمام کرده، مسجد بسیار متمیزی است. تاریخ آن یک‌هزار و دویست و چهل هجری است.

دیگر مسجد علی است، با یک مناره بلند که بلندترین مناره‌های اصفهان است، از بناهای سلطان سنجر. مساجد متعدد دیگر مطلقاً که نسبت به مساجد مرقومه چندان مهم نیست، از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

اما مدارس اصفهان، تقریباً پنجاه مدرسه دارد، ولی به ذکر مدارس مهمه اکتفا می‌شود:

اول مدرسه عالی عظیم‌البناء مدرسه چهار باغ است که از بناهای شاه سلطان حسین صفوی است. تاریخ آن یک‌هزار و صد و یازده هجری است، مابین بنا و اتمام پانزده سال فاصله است. از حیث بنا و استحکام و نظافت و ظرافت، اول بنای معروف ایران است. در تمام مملکت، چنین بنایی وجود ندارد. نهر عظیم از شعب رودخانه زاینده‌رود در وسط آن جاری است. کاشی‌کاری آن از صحن دیوان و گنبد و حجاری آن محیرالعقول است، دارای حجره‌های فوقانی و تحتانی. به اندازه‌ای این مدرسه منقح و محکم ساخته شده است که از توصیف خارج است. با اینکه دویست و کسری است ساخته شده، به نظر تازه می‌آید. طرف توجه و جالب انظار داخله و خارجه است. کسانی که به اصفهان آمده، امتیاز و عظمت بنا را کاملاً مشاهده نموده. درب ممتازی دارد که در چهار باغ صفوی باز می‌شود. کتیبه در خط نستعلیق برجسته نقره کوب خط میرزا صالح از شاگردهای معروف میرعماد است؛ و در طرف شمالی مدرسه، بازاری است معروف به بازارچه بلند و در طرف شرقی مدرسه کاروانسرای است که هر دو از بناهای صفویه، و نهر عظیم از مدرسه خارج شده، از وسط کاروانسرا می‌گذرد. این کاروانسرا و بازارچه، هنوز باقی و متعلق به مدرسه است. دیگر مدرسه جدّه بزرگ، از بناهای جدّه شاه عباس ثانی، مدرسه ممتاز خوبی است. در بازار عامه واقع و نهری از وسط آن می‌گذرد.

دیگر مدرسه جدّه کوچک، از بناهای جدّه شاه صفی است.

دیگر مدرسه صدر، از بناهای مرحوم حاج محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است که در زمان خاقان مغفور ساخته است، در بازار عامه، در نهایت استحکام و صفا، باغچه‌های مصفا و وسیع دارد، یک طبقه، طبقه دویم را هم قصد داشته‌اند، بسازند، موافقت حاصل نکرده‌اند.

مدرسه دیگر، معروف به مدرسه مریم بیگم، در ابتدای بازار چهارسوق حسن آباد است که دختر شاه صفی صفوی ساخته، بالمزه خراب، به جای سکنه و طلبه، چند منزل دارد، متولی آن خدا و طلاب آن ملائکه. قریب یک کرور به قیمت حالیه املاک موقوفه داشته. تمام را از میان برده‌اند و به ملکیت، مداخله و تصاحب نموده‌اند.

از آثار غریبه اصفهان، معبد و مقبره‌ای است در قریه کارلادان، مابین یک فرسخی شهر، عمارت و بقعه‌ای است از گچ و آجر و ایوانی بنا نهاده‌اند. از دو طرف بالای ایوان دو مناره مرتفع ساخته‌اند که هر دو مناره را چون تکان دهند، مناره دیگر حرکت می‌کند و اصلاً رخنه و شکافی در آن نیست. عجب‌تر آنکه چون یک مناره را تکان دهند، مناره دیگر حرکت می‌کند. تا حال احدی از این اثر غریب، آگاهی حاصل نکرده. بعضی می‌گویند در زیر این دو مناره، طلسماتی به کار برده‌اند که از اثر طلسم است. بعضی می‌گویند از کرامات شخص بزرگواری است که در آن مدفون است. بر کتیبه آن نوشته شده است: «هذا القبر الشیخ الزاهد البارع العبد المتقی عمو عبدالله بن محمد بن محمود - رحمة الله علیهم - فی سابع عشرین شهر ذی‌حجه سنه ستّ عشر و سبعمائّه».

بلوکات اصفهان از این قرار است: لنجان، ماربین، برخوار، جی، قهاب، کرارج، برآن، رودشتین، برزورد.

توابع اصفهان: قمشه، جرقویه، سمیرم، کرون، فریدن، نجف‌آباد، اردستان، قهپایه، ابرقوه، دهق.
محلات شهر مشتمل است بر هفده محله و هشت دروازه، از این قرار: حسن‌آباد، کزان، سید احمدیان، جویباره، دروازه دولت، دروازه لبنان، دروازه طوقچی، دروازه باب الدشت.
بازار ممتدی دارد که در هیچ یک از بلاد ایران به این امتداد و طول نیست، از شمال شهر تا جنوب شهر ممتد است.

قبرستان عمومی این شهر که دارای تکایا و بقاع کثیره می‌باشد، در تخت فولاد است، طرف جنوب شهر.

وجه تسمیه تخت فولاد یا به واسطه سختی زمین آنجا است، کانه فولاد است، یا اینکه می‌گویند فولاد نامی در آنجا مدفون است؛ و در وجه تسمیه لسان الارض مشهور است که چون حضرت امام حسن مجتبی - علیه السلام - به اصفهان تشریف آوردند با عسکر اسلام و فتح فرمودند، این زمین با حضرت تکلم کرد؛ چنانچه سبط مرحوم مجلسی در کتاب حدیقه ذکر می‌کند که از مشایخ شنیده‌اند. سایر فتوحات عمر بن خطاب در زمان خلافت خود به رخصت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - بوده و آن حضرت ولد خود حضرت امام حسن را با لشکر اسلام روانه اصفهان فرموده. معروف است که حضرت امام حسن مجتبی در مسجد لبنان که از بناهای قدیم است، نماز خوانده‌اند.

این شهر همیشه مجمع علما و حکما و افاضل بوده است از قدیم، و در اواخر مثل شیخ بهایی و میرداماد و استاد صدرالمتالهین ملاصدرای شیرازی که هم شیخ بهایی و هم میرداماد در زمان صفویه بوده‌اند، و شاه عباس ماضی افتخار می‌کرده که در عهد او مثل این دو حکیم متبحر وجود داشته‌اند و نهایت تجلیل و تکریم از آنها می‌نموده. مرحوم ملاصدرای علم معقول را در خدمت میرداماد، و علم منقول را در خدمت شیخ بهایی تحصیل کرده، و کتاب *اسفار اربعه* را هنگام تحصیل در خدمت میرداماد تصنیف کرد. معروف است این رباعی را میرداماد بعد از آنکه ملاصدرای *اسفار* را نوشت، در تمجید ملاصدرای فرموده:

صدرا گرفته جاهت باج از گردون داده به فضیلت خراج افلاطون
در مسند تحقیق نیاید مثلث یک سر ز گریبان طبیعت بیرون

دیگر فاضل هندی و مرحومین محسنین، آخوند ملا محمدتقی و آخوند ملا محمدباقر صاحب *بحار الانوار*، و بعد از آنها مرحوم حاج سید محمدباقر رشتی - که صیت علم و تقوایش در آفاق منتشر بود - و مرحوم حاج سید اسدالله، مرحوم حاج محمدابراهیم کلباسی، و مرحوم حاج محمدجعفر آواده‌ای، و مرحوم حاج ملا حسین علی تویسرکانی، و مرحوم حاج شیخ محمدباقر، و مرحوم آقا محمدمهدی، و مرحوم ملا محمدصالح مازندرانی، و مرحوم آقا میرزا سیدحسن مجتهد مدرس، و مرحوم آقا میرزا سید محمد شاهشاهانی، و مرحوم آقا میرزا محمدباقر چهارسوقی صاحب رجال، و اخوی آن مرحوم آقا میرزا محمدهاشم چهارسوقی، و مرحوم آقا میرزا سید محمد امام جمعه، و مرحوم آقا میرزا عبدالغفار تویسرکانی.

و از حکمای الهی مرحوم آقا محمدرضای قمشه‌ای، و مرحوم آخوند ملا علی نوری، استاد مرحوم حاج

ملا هادی سبزواری، که مدت هشت سال مرحوم سبزواری در اصفهان خدمت آخوند ملا علی نوری در مدرسه کاسه‌گران تحصیل حکمت کرده.

همچنین خدمت مرحوم آخوند ملا محمداسمعیل واحدالعین درس خوانده و مرحوم سبزواری به جهت احترام به آخوند ملا محمداسمعیل ذوالعینین می‌گفته.

دیگر مرحوم آقا میرزا حسن میر آخوند ملا علی نوری و مرحوم آقا محمد بیدآبادی که استاد مرحوم آخوند ملا علی نوری بوده، مرحوم آقا میرزا حسین حسینی.

دیگر مرحوم میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله متخلص به نشاط، صاحب کتاب گنجینه، و ملا عبدالجواد خراسانی در طب و فقه، و ملا حیدر صباغ در طب، و مرحوم ملا محمدصادق جرقویه در ادبیات و مرحوم ملا محمدحسین ملا ولی‌الله در ریاضی، و مرحوم آقا میرزا ابوالحسن جلوه، و مرتضی قلیخان پسر نظام‌الدوله از نواده صدر اعظم اصفهانی که جامع فنون فضایل بوده، و در چند سال قبل مرحوم آخوند ملا محمد کاشی که علاوه بر مقامات علمی مرتاض و کراماتی داشته، و مرحوم جهانگیرخان قشقایی، و مرحوم آقا میرزا محمدحسین همدانی که در اغلب علوم درجه اجتهاد داشت خصوصاً حکمت و تألیفات زیاد دارد؛ و این بنده مؤلف رساله، حکمت را در خدمت آن مرحوم تحصیل کردم.

و از ادبا مرحوم میرزا محمدحسین فروغی، ملقب به ذکاءالملک.

و از شعرا آقا سید محمدحسین مجمر، و شمس‌الشعرا سروش، و مرحوم تاج‌الشعراء و میرزا آقاخان پرتو، و میرزا مسکین، و میرزا عمان سامانی، و میرزا ابوالفتح دهقان سامانی که شاعر غربی بود.

و از صاحبان خط میرعماد معروف است که خط نستعلیق را احدی به تمامی و قدرت و زیبایی او نوشت. قبر او را می‌گویند در بیرون دروازه طوقچی یا در تکیه ظلمات است و در زمان شاه عباس بزرگ بوده. شاه امر کرد کتاب شاهنامه را به خط خود بنویسد. سه هزار تومان به او داد. سه هزار بیت نوشت. شاه فرستاد مطالبه شاهنامه را کرد. میر جواب داد مطابق وجهی که داده شد، نوشته‌ام. سه هزار بیت حاضر است. شاه متغیر شد. گفت: نخواستم با تو مثل سلطان محمود غزنوی نسبت به فردوسی رفتار نمایم. تو وجهی نخواستی، والا داده بودم. میر هم سه هزار بیت را که نوشته بود، صفحه صفحه فروخت به سه هزار تومان و وجه را به شاه رد کرد. شاه هم علی‌رغم میل، علیرضای عباسی را تربیت و تشویق کرد. معروف است علیرضا هفت خط را خوب نوشت به درجه کمال. بعضی می‌گویند خط نستعلیق را صاف‌تر از میر نوشت. شاه عباس محض تشویق او، شمعدان طلا به دست خود می‌گرفت در شب و پهلوی علیرضا نگاه می‌داشت و او می‌نوشت. کتیبه سر درب مسجد شیخ لطف‌الله که به خط رقاغ است، خط علیرضای عباسی است؛ و در صنعت نقاشی هم کامل بوده و هنوز کارهای او را به قیمت عالی می‌خرند. خلاصه کسان علیرضای عباسی گفتند تا میر زنده است، کار علیرضا رونقی ندارد، شبانه میر را به قتل رساندند.

در زمان میر اکبر شاه هندی از هندوستان به دیدن شاه عباس آمد. هنگام مراجعت از صنایع اصفهان هر کدام چیزی خواست، من جمله از خطوط میر هم غزل معروف خواجه را «روضه خلد برین خلوت درویشان است...»، به طور کتیبه که به خط میر نوشته شده بود، جزو هدایا به او دادند، برد هندوستان. بعد از روی آن

گرده برداشته آوردند در تکیه میر که هنوز باقی است و در تکیه میر قبر میر فندرسک است، و بیرون تکیه قبر میر عماد و درویش، که در خط شکسته استاد مسلم و منحصر به فرد بوده است.

از **شاگردهای میر عماد**: اول رشیدا است؛ دویم نورا که خط او در مسجد آقا نور است؛ سیم میرزا صالح در کتیبه درب مدرسه چهار باغ به خطوط برجسته خط اوست و بی اندازه خوب نوشته است؛ دیگر میرزا ابوتراب که کتیبه مدرسه شفیعه را نوشته است؛ دیگر از صاحبان خط نستعلیق، مرحوم آقا محمداقرا سمسوری است که در زمان منوچهر خان معتمدالدوله بوده است. بعد از میر، کسی بهتر از او خط نستعلیق را نوشت؛ و در خط نسخ مرحوم آقا غلامعلی و میرزا عبدالجواد و اشرف الکتاب و آقا زین العابدین بوده اند. از آثار عتیقه‌ای که در عمارت چهل ستون باقی است:

اول عهدنامه مودتی است که در سنه چهل هجری بین حضرت امیر و بزرگان نصاری در دیر حرقل ذوالکفل منعقد شده. عهدنامه مزبور در روی پوست آهو به شکل طومار تقریباً در حدود ۵۰ سانتیمتر عرض و در ده متر طول است. خط آن کوفی و به وسیله هشام بن عبدالله بن وقاص تحریر و در دوره یکی از سلاطین صفویه مرتب و به خطوط عربی و ترکی و مغولی، ترجمه شده است.

دویم دو جلد قرآن به خط کوفی و در روی پوست آهو کتابت شده است به مهر حضرت امام حسن و دیگری به خط علی بن الحسین و در حدود سنه پنجاه یا هفتاد هجری تحریر شده است.

سیم خرقة مخصوص شیخ صفی‌الدین، جد اعلای سلاطین صفوی که جنساً از ابریشم و کرباس و بی نهایت مورد تکریم و احترام سلسله صفویه است و متعلق است به هفت قرن قبل.

تمت الرساله بعون الملك الوهاب فی شهر جمادی الثانیه؛ تقدیم نمودم این رساله تاریخ اصفهان حضور حضرت مستطاب اسعد ارفع اقدس اعظم والا آقای صارم الدوله - دامت شوکته الوالا - اقل بندگان، میرزا حیدرعلی ملقب به ندیم الملک اصفهانی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی